



مروری بر انگاره دلیل و دلالت در متون تفسیری قرن سوم

احمد پاکتچی به طرح بحث پیرامون انگاره دلیل و دلالت در سه قرن اول هجری پرداخت و با یک مقوله‌بندی و روش‌شناسی از کاربردهای دلیل و دلالت در متون تفسیری قرن سه، گام‌گام تحولات مربوط به انگاره دلالت و دلیل را مشخص کرد.

احمد پاکتچی به طرح بحث پیرامون انگاره دلیل و دلالت در سه قرن اول هجری پرداخت و با یک مقوله‌بندی و روش‌شناسی از کاربردهای دلیل و دلالت در متون تفسیری قرن سه، گام‌گام تحولات مربوط به انگاره دلالت و دلیل را مشخص کرد. به گزارش خبرنگار ایکننا، نشست «نظریه دلالت نزد مفسران سده‌های متقدم اسلامی»، از سلسله نشست‌های «تحولات پژوهش در حیطه مطالعات تفسیری قرآن کریم»، عصر امروز ۲۷ آذر، به همت مرکز پژوهشی مطالعات قرآنی، با همکاری انجمن مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی و با سخنرانی **احمد پاکتچی**، سفیر ایران در یونسکو و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار شد.

در ادامه متن سخنان پاکتچی را می‌خوانید؛

در بحث‌هایی که پیشتر داشتیم، اشاراتی را در این زمینه داشتیم که دلالت به معنایی که ما امروز می‌فهمیم، ریشه کهنی در عربی ندارد. ماده دَل را بنده بررسی کرده بودم که دَل در زمان عربی به صورت جنبان جنبان حرکت کردن است که ارتباط مستقیمی با دلالت ندارد و جایی که دَل را به معنای دلالت می‌بینیم ریشه سامی ندارد بلکه ریشه یونانی دارد که به معنای راهنمایی و آگاه کردن معرب شده و ساخته شده است. در قرآن کریم مواردی را از ماده دَل داریم که به همین معنای راهنمایی کردن و نشان دادن است؛ از جمله در مورد دلالت ادعایی شیطان به درخت جاودانگی در سوره طه و دلالت پیامبر اسلام (ص) به تجارتی که مردم را از عذاب دردناک نجات دهد که در سوره صف آمده است.

در عین حال با اینکه با ماده اشتقاقی سر و کار داریم که در قرآن نیز آمده است، استقصای منابع نشان می‌دهد که شکل‌گیری دلالت به معنایی که ما امروز آن را می‌فهمیم و برداشت می‌کنیم یک فرایند پیچیده‌ای را طی کرده و اینها به آن اندازه که در نگاه اول به نظر می‌رسد، خیلی واضح و شفاف بوده باشند، نبودند و مسیری را طی کردند.

یک مفهومی در زبان یونانی به نام نشانگی وجود دارد. ما می‌بینیم که چطور از اواخر قرن دو به بعد هنگام ترجمه متون یونانی ماده دَل یدَل و اسم فاعل و مفعول دال و مدلول از آن معنای اصلی عربی یعنی معنای آگاه کردن و نشان دادن به سمت علامت گذاشتن و نشانه گذاری سوق پیدا کرده است. این اتفاق از اواخر قرن دو شروع شده و امکان اینکه این معادل گذاری ماده دلالت و واژه‌های دال و مدلول در تحول معنایی و تحول انگاره دلالت در فضای زبان عربی تأثیر گذاشته باشد، زیاد است که نباید آن را از نظر دور داشت.

گستره معنایی ماده دل یدَل در شاخه معنایی آگاه کردن

در متون عربی و به خصوص در متون تفسیری عربی شاهد هستیم که ماده دَل یدَل در شاخه معنایی آگاه کردن دچار یک گستره معنایی شده است اما یک تفاوت مهمی میان دلالت عربی و انگاره دلالت در عربی و انگاره سمایون در یونانی وجود دارد. در سمایون یونانی اولویت با نشانه گذاری و وضع است؛ یعنی گویی یک نشانه گذاری هست که این کار را می‌کند و دلالت بر اساس آن نشانه گذاری‌ها رخ می‌دهد. پدیده‌ای که می‌تواند به علامت‌های در جاده‌ها شبیه باشد، یک نشانه گذاری این علامت‌ها را در جاده‌ها می‌گذارد که می‌توانیم به این نشانه‌ها تعبیر دال را اطلاق کنیم و مدلول این باشد که برای رفتن به فلان شهر از کدام مسیر باید رفت.

اما در فضای انگاره‌ای عربی، وقتی با دلالت مواجه می‌شویم، یک تفاوتی وجود دارد. در کاربرد عربی دلالت، با یک فرایند انتقال مواجه هستیم؛ یعنی ما یک جابه‌جایی را می‌بینیم و یک دال ما را به سمت چیزی می‌برد و اینجا الزاما به این معنا نیست که وقتی با یک دال مواجه هستیم، یک نشانه گذاری از قبل صورت گرفته باشد. بر همین اساس در تعریف سنتی دلالت، گفته می‌شود دلالت عبارت از بودن شیء به نحوی که از علم به آن، علم به چیز دیگر لازم آید. در این تعریف، الزامی ندارد که آن شیء برای یک معنا وضع شده باشد و به همین دلیل است که در فضای متون اسلامی، اصطلاحی مانند وضع تعینی در مقابل وضع تعینی به وجود می‌آید؛ یعنی واضح ندارد و دلالت اتفاق می‌افتد یا برخی‌ها در متون متأخر از استعمال به جای وضع استفاده می‌کنند. اما من بحث را روی سه قرن اول متمرکز می‌کنم.

مسئله این است که چطور در فضای تفسیر می‌بینیم که شاخه معنایی آگاه کردن وارد می‌شود و برای زمانی اطلاق می‌شود که نصی ما را بر نص دیگر آگاه می‌کند و می‌توان از آن به تفسیر نص به نص تعبیر کرد. نص اول، قرآن و نص دوم می‌تواند حدیث باشد. در نیمه آخر قرن دو، شاهد هستیم که دلالت در این معنا شکل گرفته و معنا پیدا کرده است. از حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰، سه مورد از کاربرد دلالت را برای آگاه سازی قرآن بر معنای قرآن شناسایی کردم و چهار مورد از آگاه سازی حدیث بر معنای قرآن و دو مورد از آگاه سازی حدیث بر معنای حدیثی دیگر. از قرن سه به جای اصطلاح دلالت، تفسیر آمده و جایگزین مفهوم دلالت شده و به جای اینکه بگوییم سنت دال بر کتاب الله است، گفته‌اند سنت مفسر، کتاب الله است و به این دلیل، دال و مدلول به حاشیه رفته است اما باز هم شاهد کاربرد محدود انگاره دلالت در حوزه تفسیر در طول قرن سه هم هستیم اما از قرن چهار، این معنا را از دست می‌دهد. در متون قرن دو و تا حتی در روایت‌ها و متون قرن سه، دلالت بسیار نزدیک به انگاره‌ای که ما می‌رویم که در

قرن های بعدی نام تفسیر را به خود گرفته است.

همچنین آیه به معنای نشانه و دال به معنای نشانه در برخی از متون تفسیری ما رابطه اشتدادی دارند؛ یعنی رابطه ای که دو معنا قریب هستند ولی می توانند مترادف باشند یا نباشند اما هم ردیف باشند. از جمله کاربردهایی را در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) می بینید که با توجه به نقدهایی که در مورد این تفسیر هست، نمی توانیم این تفسیر را واقعا متنی نوشته شده یا املا شده توسط امام(ع) بینگاریم اما به دلیل شواهد مختلف این متن مربوط به قرن سوم است. در این متن می بینیم چطور آیه و دلاله در کنار هم آمده اند که نشان دهنده رابطه اشتدادی این دو معنا است.

در برخی از کاربردهای این تفسیر می بینیم موضوع رابطه اشتدادی بین آیه و دلالت بسط داده می شود؛ یعنی آیات قرآن دلیل هستند و آیه به مثابه دلیل شمرده شده اما آیه به مثابه دلیل نبوت که نبوت را به ثبوت می رسانند؛ نمونه های این مطلب در تفسیر امام حسن عسکری(ع) وجود دارد.

در مواردی هم می بینیم آیات قرآن به مثابه دلیل مطرح می شوند، اما نه دلیل بر کلیت نبوت رسول خدا(ص) بلکه به مثابه دلیل بر جزئیات دین؛ اعم از جزئیات مربوط به عقاید یا شرایع که نمونه آن را در متون مختلف تفسیری می بینیم؛ از جمله در تفسیر سهل بن عبدالله تستری که وقتی در مورد قرآن صحبت می شود از قرآن به مثابه دلیل سخن گفته می شود. در حدیثی از امام باقر(ع) آمده: صحبت از این است که قرآن کریم دلالت کرده بر اینکه آل محمد(ص) صراط هستند. به این ترتیب قرآن به مثابه دلیل بر یک آموزه دینی مطرح می شود و اینها نشان می دهد چطور در پایان قرن دوم هجری در نوشته های باقی مانده از محمد بن ادریس شافعی قرآن به مثابه یک دلیل معرفی می شود و سپس شاهد شکل گیری دستگاه ادله هستیم و چطور کتاب الله در کنار سنت و اجماع و بعداً عقل، به مثابه ادله شرع مطرح می شوند و این مسیر از قرن دوم آغاز شده است.

در بحث از دلالت در متون تفسیری سه قرن اول یکی از موارد جالب توجه، رابطه تقابلی بین نطق و دلالت یا رابطه تقابلی بین منطوق و مدلول است. در متون تفسیری قرون اول، تقابلی بین مفهوم و مدلول یا نطق و دلالت می بینیم و در تفسیر امام حسن عسکری(ع) آمده است که سؤال می شود ادعایی که در مورد حروف مقطعه دارید، آیا منطوق کتاب الله این است یا آرای شما مدلولش این است؟ در جواب می گویند: رأی صحیح ما دلیل بر این مسئله است نه نطق کتاب الله و در اینجا دلیل با رأی ارتباط پیدا می کند و در تقابل با نطق و نص قرار می گیرد و دلیل با اجتهاد مرتبط می شود.

دلیل و دلالت؛ انگاره ای در حال شکل گیری در قرن های اول

وقتی در مورد دلیل و دلالت در قرن های اول صحبت می کنیم با یک انگاره در حال شکل گیری صحبت می کنیم و حتی در پایان قرن سه هنوز انگاره دلالت تا حدی نرم است و معنای سخت خودش را پیدا نکرده است؛ لذا بخش مهمی از مسیری که در جلسه امروز طی می کنیم به نوعی آشنایی زدایی در مورد مفهوم دلالت است. وقتی می گوئیم دلالت به نظر ما خیلی سهل است اما برای اینکه بتوانیم مسیر تاریخی ساخت یافتگی این انگاره تا رسیدن به مراحل نهایی خودش را بررسی کنیم باید از این دانسته های روزمره خود و آشنایی کاذب به این انگاره دست برداریم.

وقتی وارد بحث دلالت در فضای متون تفسیری سه قرن اول می شویم، یکی از مواردی که با آن رو به رو می شویم، دلالت قرآن به قرآن است. در متون تفسیر اولیه با کاربرد اصطلاح دلالت روبه رو هستیم. جایگزینی انگاره دلالت با تفسیر از قرن سوم آغاز شده و از قرن چهار به بعد، مراتب تثبیت خود را طی کرده است. در این جلسه که بحث متمرکز بر سه قرن اول است از انگاره دلالت قرآن به قرآن که رواج داشته، استفاده می کنم. یکی از قدیمی ترین نمونه های شناسایی شده در مورد کاربرد دلالت مطلبی در مورد تفسیر ابوحزمه ثمالی است. او در تفسیر آیه ۱۶ سوره مبارکه جن: «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»، می آید و یک تفسیر غیرآشنا ارائه می کند و استقامت را استقامت بر طریقه کفر می داند و می گوید اگر این کفار بر طریقه ضلالت استقامت کنند، همچنان خدا بر آنها آب های رحمت و نعمت را فرستد و این کار را از باب آزمایش انجام می دهد تا آنها را عقوبت کند.

اما در توضیح اینکه با چه حجتی چنین تفسیری را ارائه می دهد، می گوید دلیل من برای اینکه چنین تأویلی داشته باشم، آیات دیگری است که می گوید: «وَلَوْ لَأَنَّ الْيَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُوطًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ». این آیه نشان می دهد تفسیر آیه محل بحث و استقامت بر طریق کفر است و نه ایمان و این نمونه واضحی از دلالت قرآن به قرآن است. موارد دیگری هم در روایات تفسیری ابوحزمه داریم که از همین جنس هستند.

نیم قرن پس از ابوحزمه شاهد کاربردهای مشابهی از انگاره دلالت قرآن به قرآن در آثار محمد بن ادریس شافعی عالم مشهور اهل سنت را شاهد هستیم که چطور آیه «وَقَوْذَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» را اینطور تفسیر می کند که کتاب الله دلیل دارد که وقود این آتش «بعض الناس» هستند و نه «کل الناس».

همزمان با محمد بن ادریس شافعی عالم دیگری در حوزه علوم قرآن و تفسیر داریم به نام ابوعبیده معمر بن مثنی که ایشان هم از انگاره دلالت قرآن بر قرآن در کتاب مشهور خودش بارها استفاده کرده است؛ از جمله در تفسیر آیه ۴۳ سوره انفال، منام را مجاز از نوم گرفته است و اسم مکان را مجاز از خود خواب گرفته و دلیلش را از آیه دیگری استفاده می کند تا نشان دهد منظور از منام معنای مجازی آن به معنای نوم است.

به حدیثی از امام جواد(ع) اشاره می کنم؛ بر اساس روایتی که آن را نقل می کنم یک صورت مسئله ای در دوره معتصم در مورد حد سرقت پیش آمده و جایی که می گوید دست را قطع کنید از کجا رخ می دهد. زرقان این را نقل می کند و می گوید در آن جلسه که امام جواد(ع) نیز بوده، نظر برخی بر این است که دست باید از مچ قطع شود و می پرسند حجت شما در این مورد چیست؟ به آیه شست و شوی دست در آیه وضو اشاره می کنند. از امام(ع) سوال می کنند و امام(ع) می گویند: مراد انگشتان

است و بعد به آیه دیگری اشاره می شود و هر دو طرف به آیه ای از قرآن در مورد وضو استناد می کنند که دلالت قرآن به قرآن است. در حالی که یک آیه در مورد حد قطع ید است و آیه دیگر در مورد وضو.

یکی از تفسیرها، تفسیر مشهور به علی بن ابراهیم قمی است، هرچند که متعلق به علی بن ابراهیم نمی تواند باشد بلکه متن مرکبی است که تفسیر علی بن ابراهیم هم یک لایه از آن را تشکیل می دهد. چیزی که در مورد دلالت قرآن بر قرآن در تفسیر او می توان دید این است که قمی در تفسیر خودش از تناظر لفظ به لفظ استفاده می کند تا آیات نظیر را بیاید. از جمله در تفسیر آیات ابتدایی سوره الحاقه، می گوید حاقه یعنی انسان از اینکه عذاب نازل خواهد شد، احتیاط داشته باشد و توضیح می دهد که در سوره غافر به «وَحَاقَ يَالِ يَالِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ» اشاره شده است. با در نظر گرفتن یک تناسب از نظر اشتقاق کبیر، این رابطه تناظری را بیان می کند و دلالت قرآن به قرآن را از باب تناظر لفظ به لفظ مطرح می کند.

مواردی از نیمه قرن دوم هجری داریم که به جای استفاده از آیات منفصل، یعنی اینکه بروند به سراغ یک سوره دیگر یا آیه ای در همان سوره اما به صورت منفصل بیابند، دلالت قرآن به قرآن را در حد سیاق و جمله برده اند و قسمتی از جمله را برای تفسیر قسمت دیگری از جمله استفاده کرده اند یا جمله بعدی را برای تفسیر جمله قبلی مورد استفاده قرار داده اند. می شود از آن به دلالت قرآن به قرآن در درون یک جمله تعبیر کرد. نمونه این مورد را در کتاب ابو عبیده می بینیم که در تفسیر آیه وضو می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»، «ارجلکم» باید اشاره به غسل باشد و نه مسح و توضیح می دهد که دلیل بر اینکه مراد شستن است و نه مسح کشیدن این است که «الی الکعبین» را آورده است. ایشان «الی الکعبین» را دلیل بر روشن شدن معنای «ارجلکم» گرفته، در حالی که اینها در یک جمله قرار دارند و بخشی از عبارت برای بخش دیگر دلیل فرض شده است.

البته باید این توضیح را مطرح کنم که ممکن است وقتی عبارت تفسیر قمی را بخوانید، خیلی موضوع واضح باشد و حس کنید که اصلاً بنده چرا دارم با این توضیحات وقت را تلف می کنم، اما دقیقاً هدف من این است که یک مقوله بندی و روش شناسی از کاربردهای دلیل و دلالت در متون تفسیری قرن سه ارائه کنم که در آن گام گام تحولات مربوط به انگاره دلالت و دلیل را مشخص کنم. بنابراین این مباحث مجموعه ای از اطلاعات رده شناسی تاریخ گذاری شده است که قرار است به ما تصویری از تاریخ انگاره دلالت به دست بدهد.

دلالت حدیث بر قرآن

مورد دیگر دلالت حدیث بر قرآن است. شاید با اصطلاحات امروز به این مورد، تفسیر روایی یا تفسیر به مآثور می گفتیم اما در متون قرون دو و سه تحت عنوان دلالت مطرح است. در آثار محمد بن ادریس شافعی می توانیم این کاربرد را ببینیم. از جمله اینکه در تفسیر آیه: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهَّدَ عَلَيْهِنَّ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» که حد زنا را تعریف می کند. در الرساله شافعی می گوید با استناد به سنت نبوی که زانی محصن را رجم کردند، این دلالت دارد بر اینکه منظور از «الزانی و الزانیة» که باید صد شلاق بخورند، زانی ای است که محصن نباشد. البته اصلاً غرض بنده تایید نظر شافعی در این مورد نیست و ابهامات جدی در این مورد هست که آیا رسول الله (ص) زانی را رجم کرده اند یا خیر. بحث ما تاریخ انگاره ای است و شافعی وجود چنین سنتی را مفروض گرفته و آن را به مثابه یک دال برای روشن کردن معنای آیه به کار برده است.

این مسیر که در اواخر قرن دو گشوده شده؛ یعنی دلالت حدیث بر قرآن در قرن سه ادامه پیدا می کند؛ از جمله قاسم بن سلام در صحبت خودش در باب آیه ۹۳ سوره نساء که در مورد کیفیت اخروی قتل عمل صحبت می کند، به حدیثی استناد می کند که نشان می دهد یک کسی که قتل عمد مرتکب شده، می تواند مورد غفران الهی قرار بگیرد. همچنین ایشان در تفسیر آیه ۶۰ سوره الرحمن به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) استناد می کند، در این مورد که نه تنها جزای احسان، احسان است بلکه ممکن است انسان بتواند کسی که بدی کرده را نیز با احسان پاسخ دهد که بر پایه یک حدیث نبوی آیه تفسیر می شود. این کاربردها در نیمه دوم قرن سه هم ادامه می یابد؛ از جمله در آثار ابن قتیبہ دینوری که می گوید: کتاب یعنی قرآن کریم عباراتی را می آورد که حدیث معنای آن را آشکار می کند و در آن اختصاری است که سنت تفسیر کننده آن است.

وقتی از دلالت قرآن به قرآن صحبت بود، بیان شد که در تفسیر قمی استفاده از تناظر لفظ به لفظ را داشتیم. در بحث دلالت حدیث بر قرآن نیز، در این تفسیر، استفاده از تناظر لفظ به لفظ برای یافتن حدیثی که بتواند مفسر قرآن باشد را می بینیم؛ مثلاً در آیه: «سَتَجَرُّعُ لَكُمْ أَيْةَ الثَّقَلَانِ» به نقل از یکی از معصومین (ع) می گویند مراد از ثقلان یعنی ثقل عترت و کتاب الله؛ بنابراین به استناد حدیث «انی تارک فیکم الثقلین» و تناظر لفظ به لفظ این ثقلان که در آیه آمده، یعنی ای اهل بیت و ای کتاب الله. این نشان می دهد برخی از متون متقدم در مورد یافتن آیات نظیر یا احادیث مفسر، موضوع تناظر لفظ به لفظ مهم بوده است.

دلالت زبان بر معنای قرآن

دلالت قرآن به قرآن و حدیث به قرآن را پی گرفتیم و باید به تفاسیری اشاره کنم که در آنها دلالت زبان بر معنای قرآن یا دلالت عرف زبانی بر معنای قرآن را داریم که دلالت را مستند بر یک دلالت زبان شناختی پیش می برد. این کاربرد از انگاره دلالت را از اواخر قرن دوم هجری می بینیم. ابو عبیده معمر بن مثنی، متوفای ۲۰۹ در تفسیر «اولی الامر منکم» می گوید: مراد، «ذوی الامر منکم» است و می گوید: دلیل بر ادعای من این است که مفرد اولی می شود ذی و معنای اولی الامر، ذوی الامر است و دلیل شاهد زبانی است تا یک معنایی از قرآن را روشن کند. این مسیر نیز ادامه می یابد و در نیمه اول قرن سه، احمد بن حنبل در مباحث تفسیری خود در مورد «سمیع علیم» می گوید: این تعبیر دلالت دارد بر اینکه سمیع جز معنای علیم است. گاهی نیز دلالت به کار می رود اما به این معنا که آیه بر یک معنا یا تفسیری دلالت می کند. تاکنون این موارد را داشتیم؛ گروه اول

مواردی که آیه ای از قرآن دلیل بر معنای آیه دیگر است. دسته دوم، جایی که یک حدیث دلالت بر معنای یک آیه دارد. دسته سوم نیز آن جایی است که یک عرف زبانی بر معنای یک آیه دارد اما دسته چهارم، مواردی از کاربرد انگاره دلالت است که در آنها آیه ای از قرآن بر معنا و تفسیری دلالت دارد و آیه ای از قرآن ما را به سمت معنا و تفسیری سوق می دهد. اینجا کاربرد دلالت به تفسیر نزدیک شده است. به تعبیر دیگر می توان گفت انگاره دلالت در اینجا قائم مقام و نایب مناب انگاره تفسیر در دوره های بعدی است.

از جمله نمونه های کهن این کاربرد مربوط به یک شخصیت شیعی به نام ابو عمرو زبیری از شاگردان امام صادق(ع) است. ایشان یک سؤالی می کند که امت پیامبر(ص) چه کسانی هستند و حدیث در آیاتی درگیر می شود و بعد بحث به آیه «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» می رسد. ایشان با تکیه بر همین عبارات آخر آیه می گویند: اینها همه دلالت دارند بر اینکه برای امت مسلمان ائمه ای وجود نخواهند داشت، مگر اینکه از ذریه ابراهیم(ع) باشند. مجموعه ای از مستندات قرآنی مطرح می شود تا ثابت کند ائمه حتما از ذریه ابراهیم(ع) هستند که بت نپرستیدند.

گزارش از مرتضی اوحدی